

هومان خورشیدی سیله

نویسنده مسئول، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام.

homan.kh53@yahoo.com

چکیده

آثار ادبی به جای مانده از شاعران و نویسندگان، به مثابه‌ی گنجینه‌های سرشاری هستند که محققان امروز را به طرز معیشت، تفکر، آیین و رسوم، دین، تحولات سیاسی و اجتماعی هر قومی در طول حیات خویش آشنا می‌سازد. شاعران در مقام پرچمداران هر قوم و ملت‌ی همواره نشان مجد و عظمت و عواطف و آرزوهای ملت خویش را بر دوش کشیده و این موضوعات را در مضامینی ناب و دلکش عرضه داشته‌اند. از میان موضوعات مختلفی که شاعران در میان سخنان خود بدان پرداخته‌اند، یکی هم مبحث اعتراض است. با آن‌که در گذشته بسیاری از شاعران، شعر را ابزاری برای تکیه و کسب معیشت قرار داده بودند و به ناگزیر هنر خویش را در پای درباریان، قربانی می‌کردند؛ با این حال عده‌ای نیز به عکس‌العمل در مقابل نابسامانی‌های جامعه و فساد دربار و حتی تغلل ورزی مدیحه‌طلبان در اعطای صلّه، می‌پرداختند. نابسامانی‌های اجتماعی که بیشتر حاصل تهاجم بیگانگان و حاکمان نالایق در ایران بوده است؛ بیشترین تأثیر را در ایجاد ادبیات اعتراض در این کشور داشته است. آثار ادبی نویسندگان و شاعران ما هیچ‌گاه از عنصر اعتراض خالی نبوده است و شاعران همواره بزرگ‌ترین پرچمدار مبارزه با نابسامانی‌ها بوده‌اند.

واژگان کلیدی: اعتراض - ادبیات فارسی - شعر اجتماعی - کارکرد اعتراض

مقدمه

در ادبیات فارسی ما بخش اعظمی از سروده‌ی شاعران به مدح سلاطین و وزرای آنان و حتی علما و دانشمندان اختصاص دارد. این‌گونه اشعار به دلیل عاری بودن از حقیقت، همیشه نزد خردمندان هر عصر و حتی خود شاعران مدیحه‌پرداز هم مورد قبول واقع نشده است و اگر صلّه‌های گران امرا و درباریان نبود، شاید کمتر شاعری به خود اجازه می‌داد، «گوهری در لفظ دری را» به پای چنین خوکانی بریزد.

در مقابل ادبیات ستایش‌گر و مدیحه‌ای، هر جا شاعران از وضعیت حاکم بر جامعه ناراضی بودند و عامه‌ی مردم را در معرض آسیب‌های ناشی از اوضاع نابسامان، می‌دیدند، تیغ زبان را به شرننگ اعتراض، آلوده و به سوی ظلم و بی‌عدالتی و تمامی بی‌مهری‌هایی که بر شاعر و هم‌نوعانش تحمیل می‌شد؛ نشانه می‌رفتند. در این زمان گویی شعر آن‌ها از ضمیر و زبان همه‌ی انسان‌های تحت ظلم، بیان می‌گشت و تازیه‌ای بود که بر گرده‌ی عاملین شرایط نامطلوب اجتماعی نواخته می‌شد.

به نظر می‌رسد شعرهایی که با محتوای اعتراض سروده می‌شدند، بسیار از سوی عامه‌ی مردم استقبال می‌شد؛ هرچند که شاید خود شاعران معترض چندان از چنین موهبتی برخوردار نبودند، چرا که سخن آنان بنیاد حکومت‌ها و سردمداران جور را نشانه می‌گرفت و کم‌ترین تاوان برای آنان آوارگی و دربه‌دوری بوده است. با این حال ادبیات اعتراض بخش عظیمی از درون‌مایه‌های شعر فارسی را به خود اختصاص داده است و در دوره‌های مختلف شعر

فارسی به شیوه‌های متفاوت بدان پرداخته شده است. از سوی دیگر ادبیات اعتراض نسبت به سایر گونه‌های شعر به واقعیت نزدیک‌تر است و به خوبی می‌توان با مطالعه‌ی آن‌ها به واقعیات سیاسی و اجتماعی هر عصری پی برد.

در میان شعرا و صاحب‌نظران ایرانی در دوران بعد از اسلام، بیشتر از همه، شعرا و نویسندگان صوفی مسلک در پناه آزادی نسبی و احترامی که در بین عموم طبقات داشتند، پرده از اوضاع اجتماعی عصر خویش برمی‌داشتند و طرز عمل و رفتار طبقات مختلف را توصیف و در مواردی به روش آنان، اعتراض و انتقاد می‌کردند.

پیشینه‌ی تحقیق

علی‌رغم آن‌که تحقیقات و پژوهش‌های گسترده‌ای در حوزه‌ی ادبیات فارسی انجام شده است؛ با این حال نوشتار قابل ملاحظه‌ای در زمینه‌ی موضوع این مقاله نگارش نیافته و هیچ‌گونه اثری که نتایج آن را تحت تأثیر قرار دهد، انجام نشده است.

چون تبیین مفهوم اعتراض و جنبه‌های مختلف آن و بررسی عوامل پیدایش انتقاد در ادبیات از اهداف اصلی این نوشتار است، به منظور پرهیز از تکرار در پژوهش، مطالعه‌ی آثار تدوین شده در خصوص این موضوع چه به لحاظ لغوی و چه از نظر اصطلاحی حائز اهمیت است.

شاید در مجموعه آثار منتشر شده در خصوص شاعران و شیوه‌های سخنوری آنان، کمتر به موضوع اعتراض و جایگاه آن در ادبیات پرداخته شده است. با این حال یکی از درون‌مایه‌های اصلی ادبیات منثور و منظوم ما در ادوار مختلف شعر فارسی، اعتراض است. در کتب و مقالاتی که در زمینه‌ی طنز در ادبیات ایران نگاشته شده است، ارتباط دوسویه‌ی بین طنز و انتقاد اجتماعی ترسیم شده و طنز را ادبی‌ترین شکل اعتراض و اعتراضی که به هنرتبدیل شده است؛ قلمداد کرده‌اند.

آثاری که به موضوع طنز، هجو یا هزل پرداخته است؛ بی‌گمان از نگرش انتقادی و جایگاه آن در ادبیات فارسی سخن به میان آمده است. موضوعات فوق (طنز، هجو و هزل) که حاصل نوعی واکنش منفی شاعر در مقابل شرایط موجود بوده است، را می‌توان تلفیقی اعتراض‌آمیز شاعران از اوضاع و شخصیت‌های اجتماعی هر عصری دانست و بدین جهت یافته‌های نویسندگان دیگر، که در خصوص زمینه‌های طنزآمیز سخن شاعران، نوشته شده است؛ می‌تواند چارچوبی برای هدایت بخشی از یافته‌های این مقاله باشد، هر چند نگاه این پژوهش به مقوله‌ی اعتراض، فراتر از طنز، هجو و هزل است.

نگاه این تحقیق به موضوع اعتراض، جمع‌آوری علل ایجاد فکر معترض و نمونه‌های ادب اعتراض تا قرن هشتم هجری است. همچنین به پیامدهای ناشی از این لحن ادبی برای جامعه، شاعر و تغییرات حاصل از این فکر در اجتماع پرداخته شده و به نظر می‌رسد نوشته‌ای با این محتوا و شیوه‌ی کار در حال حاضر موجود نیست.

ادبیات و نقداوضاع اجتماعی

نقد اوضاع زمانه، در دیوان بسیاری از شاعران به چشم می‌خورد. تأثیر آشوب‌های سیاسی و اجتماعی زمان، نه تنها به رواج موضوع شکوه و اعتراض در شعر و ادبیات کمک کرد، بلکه در تحوّل و تغییر ساختار آن نیز بی‌تأثیر نبوده است. به همین دلیل در این بخش به دنبال یافتن مفهوم اعتراض و پیدایش آن در ادبیات فارسی به صورت اعم و سیر تاریخی این مفهوم در ادبیات به صورت اخص هستیم.

ادبیات اعتراض، حاصل روشنفکری طبقه‌ای از اجتماع است که، خود را پرچمدار مبارزه‌ی با بی‌عدالتی‌ها در هر عصر می‌دانند. حمله‌ی اقوام بیگانه به ایران، سرنوشت شومی را برای آب و خاک و مردمان آن رقم زد. ادبیات نیز، تصویر جانکاهی از عواقب این هجمه‌های وحشتناک را ارائه می‌دهد، چرا که

فرهنگ و ادب ایران نیز از این هجوم‌های ویران‌گر در امان نماند. همه‌ی زوایای زندگی مردم در این زمان‌ها به گونه‌ای تحت‌الشعاع فرهنگ بیگانه قرار می‌گرفت، به گونه‌ای که، اعتراض کمترین نمود برخورد با این مسخ‌شدگی محسوب می‌گردد. شاید اعتراض به نوعی نقد اوضاع جامعه‌ای باشد که شاعر در آن می‌زیسته‌است؛ با این حال دامنه‌ی آن را می‌توان فراتر از مسائل سیاسی و اجتماعی دانست. نگاه ما به موضوع اعتراض در این مقاله گسترده‌تر از نقد اوضاع اجتماعی است.

تعریف و مصادیق اعتراض

آنچه در این پژوهش به عنوان ادب اعتراض از آن یاد می‌کنیم، به کارگیری شعر و قدرت شاعری در اعتراض و نکوهش است، نکوهش آن‌چه جامعه‌ی هر عصری سزاوار آن نیست؛ یعنی نکوهش حکام و سلاطین جائر و ستمگر، شاعران شعر فروش، علما و اندیشمندان متظاهر دین به دنیا فروش، مردمان دنیاپرستی که برای دستیابی به چند روزی عیش مادی پیرو سلاطین ستمگر شده‌اند.

در نگاه اول به موضوع «اعتراض»، خواننده با سه مفهوم «اعتراض»، «معترض» و «معترض» مواجه خواهد شد. بنابراین لازم است این سه مفهوم به صورت جداگانه بررسی گردد. با مراجعه به فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها، صرفاً معانی‌ای از قبیل، «خرده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن، تعریض کردن، واخواست و واخواهی» (معین، ۱۳۸۷: ۲۷۸)، «نقاضت، مخالفت، تعرض، مقابلی، رد، عدم قبول، ایراد، نکته‌گیری و عیب‌جویی» (دهخدا، ذیل واژه‌ی اعتراض، ۱۳۷۸)، را برای واژه‌ی اعتراض بیان کرده‌اند.

در روان‌شناسی، اعتراض را همان «قدرت و توانایی «نه» گفتن و برخورد مؤثر باسلطه‌جویی» (اسمیت، ۱۳۸۸: ۴۱)، تلقی کرده‌اند. همچنین روان‌شناسان معتقدند که «فقر فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی سبب رفتار نادرست انسان با انسان می‌گردد و مهم‌ترین برخوردهای نادرست انسان با انسان برخورد ظالمانه و مظلومانه و سلطه‌جویانه و تحت سلطه است» (همان: ۷). آسیب‌پذیری هجوم بیگانگان به ایران، همین رفتارهای سلطه‌جویانه و در عین حال برخورد نامناسب حکمرانان با مردم و در نهایت سبب فقر فرهنگی و اقتصادی در ایران بود و همین کفایت می‌کرد تا زمینه‌ساز اعتراض بخشی از افراد جامعه به این طرز تلقی و نگرش‌ها باشد.

در این تحقیق هدف ما از اعتراض هر گونه نارضایتی است که شاعر به عنوان معترض از مضامین و موضوعاتی سیاسی و اجتماعی و حتی مبانی فلسفی و انسان‌شناسی و گاهی خداشناسی، داشته است.

معترض این مقاله نیز از امیر تا وزیر و از عامی تا عالم و زاهد، همه کس و همه چیز را در برمی‌گیرد. بارزترین معترض ما، اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر شاعران است، که از آسیب‌پذیری‌های هجوم اقوام مهاجم، در امان نمانده و دچار نابسامانی و هرج و مرج شده‌بود.

و اما معترض این پژوهش در معنای عام تمامی نویسندگان و شاعرانی هستند که رسالت اعتراض را در ادبیات فارسی در طول تاریخ بر عهده داشته‌اند، و با تازیه‌ی نقد و اعتراض به نابرابری‌های جامعه‌ی عصر خود تاخته‌اند.

ابزارهای بیانی اعتراض

گاهی اعتراض در جامعه به منظور مخالفت با یک رفتار، با خشونت و حتی مقابله‌ی خونین مبارزان یک قوم صورت می‌گیرد و برای به دست آوردن آزادی و آزادگی چه بسیار کسانی که جان در طبق اخلاص نهادند و اعتراض آنان از شعار به عمل انجامید و بدین گونه ابزار مؤثر آنان در اعتراض، برخورد فیزیکی و مسلحانه بوده است. اما با شرایط خاص اجتماعی و سیاسی در جامعه به دلیل تخدیر توده‌ی مردم، همیشه شرایط برای مبارزه‌ی عملی و مسلحانه

وجود نداشته‌است. فقر فرهنگی و سلطه‌جویی عده‌ای بیگانه، سبب می‌شد که داعیه‌داران مبارزه، اساس کار خود را بر افشاگری از یک سو و روشن‌گری از سوی دیگر قرار دهند.

در گذشته شعرا از دو دسته فراتر نمی‌روند: یا در دربار زندگی می‌کنند و اسباب معیشت آنان از دربار فراهم می‌گردد و یا مناعت طبع آنان اجازه‌ی نزدیکی به دربار را بدان‌ها نمی‌دهد. آنان با مردم می‌زیند و تازیه‌ی بی‌رحم ستم و نابرابری را نیز بر گرده‌ی خود احساس می‌کنند. چنین شاعرانی واگوی مشقات مردمان عصر خویشند. سخن آنان بیدارگر و سازنده است و بستر مناسب برای مبارزه با ناهنجاری‌ها را فراهم می‌نمود.

زبان هر شاعر اختصاص به خود او دارد که می‌داند در هر شرایط چگونه سخن بگوید؟ گاهی با جدیت و به زبان پند و اندرز و گاهی به تیغ هجو و هزل و طنز به مبارزه با پیدادهای زمانه می‌پردازد. عده‌ای به واسطه‌ی مؤانست با دربار، بهترین شیوه را در اعتراض به نابرابری‌ها، پند و اندرز می‌دانند. و عده‌ای، نیاز روحیه‌ی پایمال شده و فروکوفته‌ی مردم و بی‌درایتی امرای وقت را، فراتر از اندرز می‌دانند. باید طرحی نو برای این مبارزه ریخت و آن هم ابداع شیوه‌ی جدیدی در بیان جملات و سرودن اشعار است. زبان طنز، هجو و گاهی هزل، ابزاری است که برخی از شاعران به‌خوبی توانسته‌اند از آن استفاده کنند و برای همیشه‌ی تاریخ نام خود را به عنوان یک معترض در عرصه‌ی ادبیات فارسی، زنده‌باقی نگه‌دارند.

اعتراض که نوعی واکنش در برابر قدرت حاکم تلقی می‌شود، خواه ناخواه عواقبی به دنبال خواهد داشت و خصوصاً آن که با زبانی تلخ و بی‌پروا ارکان یک حکومت را نشانه رود. حقیقتاً عکس‌العمل قدرت‌مداران با شاعران معترض در طول تاریخ مناسب نبوده‌است. به هر حال ابزار بیانی شاعران در اعتراض با توجه به موقعیت سیاسی، تاریخی و جغرافیایی عصر آن‌ها متفاوت بوده است.

سیر تاریخی اعتراض در ادوار مختلف

پیشینه‌ی اعتراض به آغاز خلقت انسان بازمی‌گردد آن گاه که حضرت احدیت نظر بر ایجاد انسان داشت، اولین کسانی که بحث اعتراض را مطرح نمودند؛ فرشتگان بودند. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یَفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالِ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» (بقره، ۲: ۱۲) در آن زمان فرشتگان از چرایی خلقت انسانی که قرار بود تباهی کند و خون‌ها بریزد، به خداوند معترض بودند. شاید عدم درک حقایق مربوط به خلقت انسان، فرشتگان را بدین امر واداشته باشد، اما به هر حال از محتوای آیه چنین اعتراضی قابل درک و استنباط است.

در این آیه، آن‌چه خداوند می‌دانسته، فرشتگان را رخصت دانستن آن نبوده است و رازی در این خلقت نهفته بود، که ملائک نسبت بدان جاهل و نادان بودند؛ چرا که خداوند کوتاه‌بینی فرشتگان را با جمله‌ی «آن‌چه را من می‌دانم شما نمی‌دانید»، به آن‌ها متذکر می‌شود و باب هرگونه اعتراضی را بر آنان می‌بندد.

پس از آن‌که خداوند علم فرشتگان را در درک حقیقت خلقت انسان ناتوان معرفی می‌کند و ملائک نیز بی‌به اعتراض بی‌مورد خود بردند، حضرت بارئعالی به سجده نمودن بر موجودی که به دستان خود طینتش را مخمر نموده‌بود؛ امر فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۗ اَبٰی وَ اَسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ» (همان: ۳۴) در این هنگام همه‌ی فرشتگان تسلیم امر خدایند، مگر ابلیس که تنها معترض به این کرنش است.

ابلیس به سبب کبر و غرور و تعصب خاصی که بر او چیره شده بود از سجده‌ی بر انسان سرباز زد. ابلیس از طرفی نوع خلقت خود را که از آتش است، بر جنس خاکی انسان برتر می‌داند و از سوی دیگر به عبادت هفتصد هزار ساله‌ی خود بسیار فریفته شده است و همین عوامل را کافی می‌داند تا به خود اجازه دهد بر امر الهی معترض گردد؛ ولو به بهای رانده‌شدنش از بهشت باشد.

بررسی پیشینه‌ی ادب اعتراض نیز نشان از آن دارد، که بسیاری از شاعران و نویسندگان معترض نیز نفی بلد شده‌اند و سختی‌ها و رنج‌هایی کشیده‌اند که بی‌شبهت با آنچه خداوند در حق ابلیس روا داشته است، نیست. به هر حال تاوان اعتراض رانده‌شدن و سرگردانی است، خواه این اعتراض به خدا باشد یا سایر مخلوقات او که به نوعی در زمین آفریده شده‌اند تا مجری تقدیرات او باشند.

نه تنها آغاز خلقت و آفرینش که به نظر می‌رسد، اعتراض از دیرینگی بسیار در ادبیات ما نیز برخوردار است و اختصاص به یک دوره یا برهه‌ی خاصی از زمان ندارد. ادبیات اعتراض در هر دوره‌ی آینه‌ی مشق‌ات برای نسل‌هایی است که به گونه‌ای حقوق آن‌ها پایمال و در گیرودار حوادث و نابسامانی‌ها انسایت آنان لگدمال می‌شود. اعتراض به دولت‌ها، قوانین، دین و فرهنگ‌های به ناحق رسمیت یافته در تاریخ همیشه بوده و خواهد بود. ادبیات اعتراض، کنش برانگیز است؛ خشم، شوک، و همدردی را تصویر می‌کند؛ بر ضد وضع موجود برمی‌خیزد و برمی‌خیزاند. آن چه شاعران را برمی‌انگیزاند که تصویرگر این وضعیت نابسامان باشند؛ تعهدی است که نسبت به جامعه و دنیای اطراف خود دارند. در شاعر متعهد وجدان بیدار است و او را وادار می‌کند، تا فریاد حق‌طلبی مردم را به نمایندگی از آنان بر سر بیداد زمانه فروریزد. تعهد اجتماعی که به معنی عشق به مردم و تعالی فرهنگی آنان است؛ در تاریخ ادبیات ایران منبع خلق آثار بسیاری و خصوصاً با محتوای اعتراض آمیز گردیده است.

در هر عصری ادبیات دارای یک جریان عمده است. این جریان در سیر تاریخ و همزمان با وقایعی که در یک کشور رخ می‌دهد است؛ معمولاً با ابداعاتی نیز در خلق آثار ادبی همراه بود، به گونه‌ای که این ابداعات را می‌توان در طرز بیان، قالب‌های ابداعی و عدول از هنجارهای عادی زبان یافت. گاهی اعتراض نه فقط سنت‌های مورد حمایت نهاد قدرت و جهان‌بینی‌های ناراست و گفتن‌های مسلط روزگار را به چالش می‌کشد، بلکه آن‌چنان عصیانگر و ریزین است که فرم و ژانر و شیوه‌ی روایت مرسوم را هم دگرگون می‌کند و سطح زیبایی‌شناسی و شکل ذوق مخاطب را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد، شعر نو و پیدایش آن در ادبیات فارسی خودمان نوعی اعتراض به سنت قدیمی شعر و شاعری در زبان فارسی محسوب می‌شود که قالب و فرم شعر سنتی را در هم فروریخت و سطح جدیدی از زیبایی‌شناسی را در حوزه‌ی ادبیات رقم زد.

پیشینه‌ی ادبیات اعتراض به درازای تاریخ ادبیات است. در ایران فردوسی، سیف فرغانی، خیام، خاقانی، انوری، مولانا، حافظ، عبید، فرخی یزدی، عشقی، لاهوتی، امین پور و دیگران در زمینه‌ی اعتراض با مفهوم سیاسی و اجتماعی، قلم‌فرسایی نموده‌اند ضمن آن که هر کدام از شاعران معترض در طول تاریخ هزینه‌ی تعهد خود نسبت به جامعه را پرداخت کرده‌اند. هزینه‌هایی چون شکنجه، آزار، تکفیر، رانده‌شدن، تحت پیگرد قرار گرفتن و...

در ادبیات کهن فارسی اگر چه می‌توان عنصر اعتراض را دید و صدای شاعران معترض را شنید، اما هیچ‌گاه این اعتراض در سنت هنری به یک گفتن تبدیل نشد و همان اعتراض اندک آنان نیز به اندرز و پند آمیخته است. شاید در دوره‌های آغازین ادبیات فارسی بدان گونه که در قرون بعدی شاهد هستیم؛ اعتراض و انتقاد جایگاه چندانی در ادبیات فارسی نداشته است. «شعر این دوره، شعری شاد و پر نشاط است و روحیه‌ی تساهل و خوشباشی را تبلیغ می‌کند و از محیط‌های اشرافی و گردش و تفریح و باغ و بزم»، (شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۳) سخن می‌گوید و به همین دلیل اگر اعتراضی هم وجود دارد، بیشتر از ضعف و پیری است تا شرایط سیاسی و اجتماعی و دلایل آن «یکی روحیه‌ی ایرانیان کهن و دوم رفاه سیاسی و اقتصادی در زمان سامانیان و تا حدی غزنویان و سوم زندگانی خود شاعران که صله‌های گران می‌گرفتند و مرفه می‌زیستند و به دربارها رفت‌وآمد داشتند.» (همان: ۶۳)

در شعر این دوره «روحیه‌ی سلحشوری و حماسی ایران سده‌های نخستین که هنوز طعم شکست‌های پی‌درپی را نخورده است؛» (همان: ۲۴) موج می‌زند و به نوعی غرور ملی بر ادبیات ما حاکم است. به همین دلیل اعتراض به مفهوم واقعی آن را در دوران اوّلیه‌ی ادبیات ایران کم‌تر می‌یابیم. با این حال همین

غرور ملی سبب می‌گردد که گاهی احساس شاعران، آن‌ها را به دوره‌های پیشین و عظمت قبلی امپراتوری ایران رهنمون گردد و حسرت ایشان را از آن دوران طلایی به همراه داشته باشد. موانع عقلانیت و خردورزی نیز در این دوره مانند تمام طول تاریخ ادبیات فارسی مورد اعتراض واقع شده است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی که در عصر خردگرایی در ادبیات فارسی می‌زیسته است و دوره‌ی زندگی او و زمینه‌های حماسی رایج در اجتماع نشانی از غرور ملی ایران و ایرانی را در خود دارد؛ آن‌گاه که به ستایش خرد می‌پردازد او نیز از موانعی که قدرت‌های حاکم در مسیر خرد ورزی ایجاد کرده‌اند و با ایجاد ترس حتی از شنیدن نکات خردمندانه ممانعت به عمل می‌آورند؛ این‌گونه معترض است که:

خُرد را و جان را که یارد ستود و گَر من ستایم که یارد شنود

حکیمما چو کس نیست گفتن چه سود از این پس بگو کآفرینش چه بود

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۴)

گوئیا حرمان اهل خرد در تمامی ادوار ادبیات فارسی وجود داشته است و فردوسی نیز از این بی‌مهری‌ها بی‌نصیب نبوده است.

یکی از مواردی که فردوسی احساسات درونی خود را در مورد آن پنهان نداشته و به وضوح بدان معترض شده است؛ حوادث و پیامدهایی است که در جریان حمله‌ی اعراب به ایران و برانداختن حکومت ساسانیان ابراز می‌کند. آن‌چه فردوسی از زبان یزدگرد بیان می‌نماید، تصویرگر اوضاعی است که در عصر شاعر بر جامعه حاکم است. حاکمیت بی‌عدالتی‌ها و ناسزاواری‌ها در جامعه، بی‌ارجی هنر و هنرمند، سوء استفاده از دین و دینداری، خیانت و دزدی، پیمان شکنی و ... تصویری است که از ابیات زیر مجسم می‌گردند و نمایانگر اعتراض فردوسی است که از زبان یزدگرد بیان شده‌اند:

چو با تخت منبر برابر کنند همی نام بویکر و عمر کنند

تبه گردد این رنج‌های دراز نشیبی دراز است پیش فراز...

ز پیمان بگردند وز راستی گرامی شود کژی و کاستی

پیاده شود مردم جنگجوی سوار آن که لاف آرد و گفتگوی

کشاورز جنگی شود بی‌هنر نژاد و هنر کمتر آید به بر

رباید همی این از آن از این ز نفرین نسدانند باز آفرین

نهان بدتر از آشکارا شود دل شاهشان سنگ خارا شود

بداندیش گردد پدر برپسر پسر بر پدر همچین چاره‌گر

شود بنده‌ی بی‌هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار

بود دانشمند و زاهد به نام بکوشد ازین تا که آید به کام

چنان فاش گردد غم و رنج و شور که شادی به هنگام بهرام گور
 نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام همه چاره‌ی ورزش و ساز دام
 بسدر با پسر کین سیم آورد خورش کشکک و پوشش گلیم آورد
 زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرنند پیش
 بریزند خون از پی خواسته شود روزگار مهان کاسته

(همان، ج ۹: ۲۰-۳۱۸)

کدام نوشته یا تصویر بدین گونه می‌تواند، گویا و صریح پیامدهای ناشی از هجوم یک قوم بیگانه را مجسم نماید؟ فراموش نکنیم که پیش‌گویی یزدگرد از آینده‌ی ایران، شاید در نوع خود فراسوی مرزهای تاریخ است. کشور ایران عموماً پس از حمله‌ی اعراب مسلمان آن‌گونه که باید به روزگار اساطیری و پادشاهان افسانه‌ای خود بازنگردید و همواره پس از هجوم اعراب مورد تاخت و تاز ترک و تازی و مغول و... واقع شد و هیچ‌گاه فرصتی برای تجدید دوران طلایی خود نیافت. تمامی اقوام مهاجم چه از نظر فرهنگ و تمدن و چه از نظر آموزه‌های دینی و انسانی به پای ایرانیان نمی‌رسیدند و برای این که خود را با محیط فرهنگی ایران وفق دهند؛ فرهنگ و آثار تمدن ایران را پایمال بی‌درایتی و بی‌فرهنگی خود نمودند و زمینه‌ی انحطاط فرهنگی و علمی ایران و به دنبال آن سقوط اخلاقی جامعه‌ی ایرانی را فراهم کردند و سال‌های سال پس از یورش وحشیانه‌ی خود روح رکود و بی‌حرکتی را در این سرزمین اهورایی دیدند و همیشه‌ی تاریخ آثاری از سایه‌ی شوم خود بر این کشور گستراندند به گونه‌ای که باید همچنان از دوره‌ای که ایران قدرت بلامنازع جهان عصر خود بود، با حسرت یاد کنیم. توصیه‌های یزدگرد را که واگویی‌های فردوسی هستند، شاید در ایران امروز خود نیز ببینیم. به راستی این اوضاع دستاورد کدام حادثه‌ی تاریخی است که بر ایران گذشته است؟ آیا جز این است که به اسم دین و تفسیر به رأی مبانی آن، چنین بینش‌هایی حاکمیت یافته و خواهند یافت؟

شعر بسیاری از شاعران، آلوده‌ی مدح دربارها بود و اندکند شعری که افسون رنگ و بوی دارالاماره‌ها نشده‌اند، با این همه به نظر می‌رسد، با گذشت زمان و در ادوار بعدی، مضامین مدحی به گونه‌ای در حال کلیشه شدن بود. در همین دوران مسائل کلامی نیز در ادبیات رسوخ یافت و حتی سبب نزاع‌های دینی و مذهبی فرقه‌های مختلف گردید. اختلاف معتزله و اشعریان و پیدایش اسماعیلیه بخشی از شعر این عصر و خصوصاً کلام امثال ناصر خسرو را تحت تأثیر قرارداد.

ناصر خسرو با آن که چهل سالی از عمر خود را در دربار پادشاهان گذرانده است، اما با دیدن رؤیایی صادقانه یک‌باره به رفاه و آسایش درباری پشت پا می‌زند و دست از شغل دیوانی می‌کشد. او نه تنها از دربار کناره می‌جوید، بلکه با نزدیک شدن به خلفای فاطمی مصر، عکم مخالفت با عباسیان و سلاطین سلجوقی را نیز در قرن پنجم بر دوش می‌کشد. «او همواره مردم را به تقوا، عدالت، آزادی، زهد، علم، خرد، حکمت و دانش دینی فرا می‌خواند و از جهالت، بندگی حکام جور، تملق و تزویر، زهدفروشی، دل‌بستگی به زخارف دنیوی و ...» (پشتدار، ۱۳۷۱: ۱۴۴) بازمی‌دارد.

اشعار و قصاید ناصر خسرو حاصل ۲۳ سال تبعید و زندگی در «یمگان» است. تبعیدی که تا پایان عمر وی، یعنی ۴۸۱ ه.ق. به طول انجامید. تبعیدی که پیامد روح معترض این شاعر آزاده به شرایط حاکم بر جامعه‌ی آن روز ایران بوده است. شمشیر کلام او همواره به افشای مظالم حکام ستمگر، انحراف عالم‌نمایان درباری، فساد شاعران شعرفروش و نکوهش مردمان گمراه می‌پردازد. او حاضر نیست «قیمتی در لفظ دری را به پای خوکان» بریزد و محمود غزنوی را به زهد عمار و بوذر بستاید.

برخی از مواردی که در دیوان این شاعر آزاده مورد اعتراض واقع شده‌اند به شرح زیر است:

در بسیاری از دوره‌ها فضل و ادب و شعر و شاعری در خدمت دربارها بود و به قول ناصر خسرو «چاکر نان پاره» شده بود و به همین سبب شاعر بدان معترض است:

چاکر نان پاره گشت فضل و ادب علم به مکر و به زرق معجون شد

(ناصر خسرو، ۱۳۷۴: ۱۸۰)

شاید شاعر در ادامه‌ی این قصیده، وضعیت حاکم بر خراسان آن روز را، سبب این امر می‌داند:

خاک خراسان چو بود جای ادب معدن دیوان ناکس اکنون شد

(همان: ۱۸۰)

پر واضح است که بیت اعتراض صریحی به نظام حاکم بر خراسان است. فریاد اعتراض ناصر خسرو آن‌گاه بلند می‌شود که شاعرانی را می‌بیند که از حرص شهوات دنیوی، عاشق و مفتون غزل و مدح امرا شده‌اند:

ای شعر فروشان خراسان بشناسید این ژرف سخن‌های مرا گر شعرایید

بر حکمت میری ز چه باید چو از حرص فتنه‌ی غزل و عاشق مدح امرایید

یکتا نشود حکمت مر طبع شما را تا از طمع مال شما پشت دو تایید

آب ار بشودتان به طمع باک ندارید مانند ستوران سپس آب و گیایید

گر راست بخواهید، چو امروز فقیهان تزویر گرانند، شما اهل ریائید

ای امت بدبخت بر این زرق فروشان جز کز خری و جهل چنین فتنه چرایید

ای حیل سازان جهلای علما نام کز حیل مر ابلیس لعین را وزرایید

چون خصم سر کیسه رشوت بگشایید در وقت شما بند شریعت بگشایید

(همان: ۲۳۰)

ناصر خسرو از این که گاهی شعرا به دروغ کسانی را که اصالتی جز بی‌اصل و نسبی ندارند، می‌ستایند؛ این گونه به آن‌ها اعتراض می‌کند و خود را از آلوده شدن به مدح و تملق بری می‌داند:

به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه‌است مر جهل و بدگوهری را

به نظم اندر آری دروغ و طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را

پسنده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

(همان: ۷۰)

شاید واژه‌ی «خوکان» بی‌پروا ترین واژه‌ای باشد که شاعر در حق حاکمان خوگ صفت خراسان بیان نموده است و چون در شرع اسلام خوگ از نجاسات است، بنابراین ستودن خوگ‌ها بس زشت و نادلپسند است.

به نظرمی‌رسد، ناصر خسرو در نوع خود بیشترین اشعار اعتراض آمیز سیاسی را دارد، شاید تبعید و آوارگی کمترین تاوانی بود که نصیب این شاعر آزاده شده است.

تغییر و تحولات اجتماعی (سیاسی، اقتصادی)، باعث تغییر زندگی و رفتارها و در نتیجه تغییر فکر و نحوه‌ی دید و برداشت‌های جدید شاعران گردید. از ویژگی‌های فکری شعر در قرن ششم که به نظر می‌رسد نقطه‌ی شروعی برای شکل‌گیری ادبیات اعتراض است؛ می‌توان موارد زیر را نام برد:

«- شکایت از منسوخ شدن مروت و وفا (موتیف قحط و وفا) و شکایت از ابنای عصر و اوضاع روزگار.

- تعصب در دین و نکوهش مبدعان.

- شکایت از کساد بازار فضل و نهفته ماندن قدر شاعر.

- شکایت از ترکان و ترکنازی‌ها و قانون شکنی‌ها و فساد کردن‌های ایشان.

- و بالاخره هجو کردن شاعران هم‌دیگر را ۱. « (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۲-۱۷۰).

شاید تفحص در ادبیات این دوره بتواند نمونه‌های بسیاری از این نوع اعتراض را برای ما بنمایاند و ما نیز در حلی که این مقاله اجازه داد، بخشی از شعر این عصر را بازبینی نموده و نمونه‌هایی را جهت ذهنیت بیشتر با ادب اعتراض مطرح می‌نماییم.

سنایی، شاعری است که با قدرت تمام و با شجاعت و صراحت به پادشاهان مقتدری که درگاه خود را بر « دادخواهان ضعیف سد سکندر می‌کنند» و بر عالمان بی‌عملی که احکام دین را با منطق و استدلال خود، برای تأمین منافع شخصی به زبان دیگران تعبیر و تفسیر می‌نمایند و به خرقه پوشان دروغینی که هنگام راز و نیاز « ورد خود ذکر برنج و شیر و شکر کرده‌اند» می‌تازد و تمامی اصنافی را که در خیانت به خلائق به هر شیوه‌ای متوسل می‌شوند مورد نقد قرار می‌دهد. قصیده‌ی زیر آیینی تمام نمای اخلاقی طبقات حاکم دیروز و امروز است که از زبان این شاعر بزرگ نقل شده است:

ای مسلمانان خلائق حال دیگر کرده‌اند از سر بی‌حرمتی، معروف منکر کرده‌اند...

پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف مرکز درگاه را سد سکندر کرده‌اند

ملک عمرو و زید را جمله به ترکان داده‌اند خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده‌اند...

عالمان بی عمل از غایت حرص و امل خویشان را سخره‌ی اصحاب لشکر کرده‌اند...

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم حاکمان حکم شریعت را مبتدئ کرده‌اند

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس و زرق خویشان را سخره‌ی قیماز و قیصر کرده‌اند

گاه خلوت صوفیان وقت با موی چو شیر ورد خود ذکر برنج و شیر و شکر کرده‌اند...

در مناسک از گدائی حاجیان حج فروش خیمه‌های ظالمان را رکن و مشعر کرده‌اند

مالداران توانگر کیسه‌ی درویش دل در جفا درویش را از غم توانگر کرده‌اند

سر ز بخل و کبر بر گردون اخضر برده‌اند مال خود بر سائلان کبریت احمر کرده‌اند...

تا که دهقانان چو عوانان قباپوشان شدند تخم کشت مردمان بی بار و بی بر کرده‌اند...

مصحف یزدان در این ایام کس می ننگرد چنگ و بریط را بها اکنون فزونتر کرده‌اند

کودکان خرد را در پیش مستان می دهند مر مخنت را امین خوان و دختر کرده‌اند

ای مسلمانان دگر گشته است حال روزگار ز آنکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند

(سنائی، ۱۳۸۸: ۱۰۴-۱۰۲)

در این قصیده سنائی مجموعه‌ی عناصر و نهادهای اجتماعی عصر و نمایندگان آن‌ها را، یکایک به باد انتقاد تند خویش گرفته‌است از پادشاه گرفته تا فقها و صوفیان و قاریان قرآن و ثروتمندان و خواجگان تا کارگزاران ضراب‌خانه پادشاه و شاعران و کسبه و ترازو داران، همه و همه هدف اعتراض سنائی، قرار گرفته‌اند.

انوری را که از دیرباز در کنار فردوسی و سعدی یکی از سه تن پیامبران شعر فارسی قلمداد کرده‌اند؛ زیباترین نمونه‌های شعر اجتماعی را در دیوان خود ذکر نموده است که محتوای اعتراض‌آمیز آن‌ها، وی را در قلمرو شاعران معترض مطرح کرده است. نامه‌ی اهل خراسان او که از زبان مردم خراسان در برابر پیدادهای غُزان، زبان به شکوه و اعتراض می‌گشاید و ستم‌های پیدادگران را برملا می‌سازد او را شاعری اجتماعی، دردمند و مردم دوست معرفی می‌کند:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه‌ی اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه‌ی مطلع آن رنج تن و آفت جان نامه‌ی مقطع آن خون دل و سوز جگر

نامه ای بر رقصش آه غریبان پیدا نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمهر

نقش تقریرش از سینه ی مظلومان خشک سطر عنوانش از دیده ی محرومان تر...

خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان نیست یک پی زخراسان که نشد زیروزبر

خبرت هست که از هر چه در او خیری بود در همه ایران امروز نمانده است اثر

بر بزرگان زمانه شده خُردان سالاربر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر

بر در دونان احرار حـزین و حیران در کف رندان ابرار اسیر و مضطر

شاد، آلا به در مرگ نبینی مردم بگر جز در شکم مام نیایی دختر

مسجد جامع هر شهر ستورانشان را پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در

نکند خطبه به هر خطّه به نام غز از آنک درخراسان نه خطیب است کنون نه منبر

کشته فرزند گرامی را گر ناگهان ببند، از بیم خروشید نیارد مادر...

برمسلمانان ز آن نوع کنند استخفاف که مسلمان نکند صد یک آن با کافر

هست در روم و ختا من، مسلمانان را نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در

(انوری، ۱۳۳۷: ۰۵-۱۰۴)

انوری پس از آن که جنایات غزان را برمی شمرد از پادشاه می خواهد که به داد مردم برسد و به حال پریشان آنان رحم نماید.

انوری شعر سیاسی کم دارد شاید بهترین نمونه ی شعر سیاسی او همین قصیده ی نامه ی اهل خراسان باشد که در آن «تصویر درخشانی از اضطراب ها و هیجان های جامعه را در برابر خونریزی ها نقش کرده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۰۴) شاید در باور عده ای حمله ی غزان می توانست، زمینه ای برای رهایی از حاکمان قلی ایران و از جمله سلجوقیان باشد، اما بی گمان « برای اکثریت جامعه حمله ی غزا دارای جوانب مثبت نبوده است، اگر بعضی از قدرتمداران را از پایگاه ایشان فرود آورده است، مسیری مترقی به حرکت تاریخ نداده است تا ما بدان دلخوش کنیم که قدرت مرکزی سنجری در هم شکسته و توده های رنج کشیده از عذاب حاکمیت او آسوده شده اند. فتنه ی غز برای اکثریت قریب به اتفاق مردم، جریانی آزاردهنده و دهشتناک بوده است.» (همان) و همین امر انوری را واداشته است تا فریاد مردم خراسان را با زبان شعر و در قالبی از اعتراض بیان دارد.

آن چه از زبان شاعران به عنوان اعتراض بیان شده است، نه تنها در برگیرنده ی وضع سیاسی حاکم بر جامعه ی ایران است؛ بلکه در مناطق کوچک تر نیز که دست نشانده گان حکومت مرکزی به عنوان والیان و استانداران حکومت می کردند نیز این سنت ستم و بهره کشی رواج داشته است. مثلاً «مسلمان ساوجی» تصویری که از حالت شهر ساوه ترسیم می کند، بیانگر واقعیت زمان شاعر است که علت این حالت پیش آمده را به دوره ی چنگیز مربوط می داند:

از خراب آباد شهر ساوه کردم عزم جزم ساعتی میمون به فال سعد و روز اختیار

جمعی از واماندگان موج طوفان بلا قومی از سرگشتگان تیه ظلم روزگار

(سلمان ساوجی، ۱۳۳۶: ۵۱۹)

تصویر این وضع خونبار را سلمان ادامه می‌دهد و می‌گوید: از سرای خانمان هر چه نقدینه نهان بود، بردند. حتی خشت خانه‌ها بر اشتران بار کردند، سر مهتران بشکافتند، مردم توده توده در خاک افتادند و شاعر با سوز و گداز توصیف می‌کند:

بر گل رخسارِ سروِ قدِ خوبانِ چگل چشم گردون چون سحاب از روی غیرت اشکبار

توده توده بسی کفن اندام‌های نازنین در میان خاک و گل افتاده همچون خار خوار

آن که از صد دست بودش جامه در تن این زمان دست هادر پیش و پس دارد ز خجالت چون چنار

تاج بردند از سر منبر چو دستار از خطیب طاق برکنند از مسجد چو قندیل از منار

(همان: ۲۱-۵۲۰)

در همین دوران شاعر و عارف سخنور و توانا، «خواجوی کرمانی» نیز قصیده‌ای با عنوان «**فی شکوی الزمان و اهله**» دارد که در آن از ستمگران زمان با چنین اوصافی یاد می‌کند:

تا چه دیوند که خاتم ز سلیمان طلبند یا چه گبرند که آزار مسلمان طلبند

خلق دیوانه و از محنت دیوان در بسند وین عجب تر که ز دیوان زر دیوان طلبند

آسپایی که فتاده است و ندارد آبی دخل آن جمله به چوب از بن دندان طلبند

هر کجا سوخته‌ای بی سر و سامان یابند وجه سیم سره ز آن بی سر و سامان طلبند

خون رُهبان که شود کشته ز رُهبان خواهند راه رُهبان که بود مرده ز رُهبان طلبند

به سنان از سر میدان، سر مردان جویند به خدنگ از بن پیکان، سر نیکان طلبند

(خواجو، ۱۳۷۴: ۴۵)

این قصیده که درون مایه‌ی آن وصف است، توصیفی از شرایطی است که بر آن روز ایران حاکم است و دلیل آن بی‌رحمی حاکمان زمانه و ستم بیش از حد بر عامه‌ی بینوای رنج کشیده است. حکام ظالم آن روز همه چیز را از مردم مطالبه می‌کنند، به گونه‌ای که فی‌المثل خون سیاوش مقتول را از پیران طلب می‌نمایند و این طمع و طلب ریشه در بنیاد نژادی از جانب قوم مغول و تاتار هم داشت و اشاره‌ی خواجو به سیاوش و بیژن به همین معنی است:

تاختن بر سر بیژن ، ز پی زال برند و آنگه از زال، زر سام نریمان طلبند
 خیر یوسف گمگشته ز گرگان پرسند صبر ایوب بلا دیده ز کرمان طلبند
 دخل هر ماهه‌ی انجم ز طبایع خواهند خرج هر روزه‌ی اجرام ز ارکان طلبند

(همان : ۴۵)

خواجه همچنین حکام جور را به نجاست و اشیای سخیف و بی‌ارزش تشبیه می‌کند:

روزی وفات یافت امیری در اصفهان ز آن‌ها که در عراق به شاهی رسیده‌اند
 دیدم جنازه بر کتف تونیان و من حیران که این جماعت از این تاجه دیده‌اند
 پرسیدم از کسی که چرا تونیان شهر از کارها جنازه کشی برگزیده‌اند
 حمال مرده در همه شهری جدا بود هر شغل را برای کسی آفریده‌اند
 بر زد پروت و گفت که تا ما شنیده‌ایم حمالیان همیشه نجاست کشیده‌اند

(همان : ۱۶۱)

اعتراض به صاحب منصبان زمانه در شعر شاعران بسیار زیاد است . «اوحدی مراغه‌ای» نیز در مثنوی جام جم خود به تصویر مشکلات نظام اجتماعی زمان خود در شکل وعظ و نصیحت می‌پردازد:

مهل ای خواجه کاین زبون گیران شهر وارون کنند و ده ویران
 چون ضرورت شود معاون کار ملک خود را به عادلان بسپار
 چه کنی بر قلم زنان دغل تکیه بر عقد ملک داری و حل
 قلمی راست کرده در پس گوش چشم بر خورده‌ی کسان چون موش
 حلق درویش را بریده به کلک مال و ملکش کشیده اندر سلک
 نشناسد که کردگارش کیست نه بداند که اصل کارش چیست؟
 گر ترا تیغ حکم در مشت است شحنه‌کش باش دزدخود کشته‌است

(اوحدی، ۱۳۴۰ : ۵۳۳)

اما با حمله‌ی مغول و تغییرات بنیادین نظام اجتماعی، شعر و ادبیات نیز از نظر فکری تغییرات عمده‌ای یافت. شعر و نوشته‌های این عصر تحت تأثیر هجوم ویرانگر بیگانگان و انتقاد از وضعیت موجود قرار گرفت و بیشترین اعتراضات سیاسی و اجتماعی را در شعر این عصر می‌توانیم بیابیم. مثلاً اگر بخواهیم زندگی ایرانی در عصر مغول را با توجه به آثار سعدی توصیف کنیم، خلاصه‌می‌شود در دزدی، گدایی، غارت‌گری، انجام منکرات، بی‌بندوباری، عیب‌جویی، تهمت، دروغ، بی‌وفایی، شراب‌خواری، بی‌کاری، تنبلی، جهل و خرافات که متأسفانه این معضلات آن‌چنان در تار و پود زندگی ایرانی ریشه دوانید که آثار شوم آن در زندگی امروزی ما نیز مشاهده می‌شود و خلاصه و جان کلام آن که ایران ماند؛ اما خصایل نیک، کم‌رنگ و خصلت‌های ناپسند انسانی پر رنگ شد.

سیف فرغانی از شعرای قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است که خود نظاره‌گر بی‌رحمی و ویرانی مغولان در ایران بوده است. سیف از شاعرانی است که نسبت به دیگران بیشتر در تصویر او ضاع زمان سخن می‌راند. اگر بخواهیم نظر سیف فرغانی را درباره‌ی زمان زندگی او بفهمیم کافی است که به قصیده‌ی او با مطلع:

در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کآمدن من به سوی ملک جهان بود

(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۴۴)

مراجعه کنیم. بیت مذکور دلالت بر زمان تولد شاعر دارد، زمانی که «خون عزیزان به سان آب روان بود». در چند بیت دیگر از این قصیده که به نوعی سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شود، شاعر حالت فاجعه‌آمیز زمانه را بسیار مؤثر تصویر می‌کند:

بهر عمارت، سعود را چه خلل شد بهر خرابی، نحوس را چه قران بود

بر سر خاکی که پایگاه من و توست خون عزیزان بسان آب روان بود

تا کند از آدمی شکم چو لحد پر پشت زمین همچو گور، جمله دهان بود

(همان: ۱۴۴)

همه‌ی این خرابی از ظلم است. با آمدن مغولان خاندان‌های بزرگ، بی‌اعتبار شدند و جای آن‌ها را کسان چاپلوس و خدمتکاران مغول گرفتند. از این تغییر حالت و تعقیب و غارت‌ها، سیف گرفتار اندوه گردیده بود:

دل ز جهان سیر گشته چون وزغ از آب خون جگر خورده هر که را غم نان بود

همچو مرض عمر رنج خلق، ولیکن مرگ ز راحت به خلق مژده‌رسان بود

زر و درم چون مگس ملازم هر خس در و گهر چون جرس حلّی‌خران بود

(همان: ۱۴۵)

بعد از آن سیف فرغانی در هفت بیت از حالت معنوی و اخلاق جامعه سخن می‌گوید که بی‌شبهه در اثر ظلم و ستم به مردم و نابسامانی‌های روزگار به وجود آمده بود:

من به زمانی که در ممالک گیتی	هر که بتر پیشوای اهل زمان بود
شرع الهی و سنت نبوی را	هر که نکرد اعتبار، معتبر آن بود
نیک نظر کردم و به هر که ز مردم	چشم وفا داشتم به وعده زبان بود
ناخلف و جلف و خُلف عادت ایشان	مادر ایام را چنین پسران بود
آب سخاشان چو یخ فسرده و هر دم	جام طربشان به لهُو، جرعه فشان بود
کرده به اقلام بسط ظلم و لیکن	دست همه بهر قبض همچو بنان بود
زاستدن نان و آب خلق، چو آتش	سرخ به روی و سیاه دل چو دخان بود

(همان : ۱۴۵)

علاوه بر این او در قصیده‌ای شرح جانسوز دادخواهی مردم ستمدیده و اعتراض به بی‌رحمی مغولان را به تصویر کشیده است و با بی‌پروایی، بالاخره زوال و نابودی قوم مهاجم را در آیینی زمان یادآور شده است. او توبره‌کشی آبادی‌های ایران بوسیله‌ی ایلغار مغول را این گونه تصویر می‌کند:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد	هم رونق زمان شما نیز بگذرد
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب	بر دولت آشیان شما نیز بگذرد
باد خزان نکبت ایام ناگهان	بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام	بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز	این تیزی سنان شما نیز بگذرد
چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد	بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت	این عوسو سگان شما نیز بگذرد
آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست	گرد سم خران شما نیز بگذرد
بادی که در زمانه بسی شمعها بکشت	هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت	ناچار کاروان شما نیز بگذرد
ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن	تأثیر اختران شما نیز بگذرد

این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
 بیش از دو روز بود از آن دگر کسان بعد از دو روز از آن شما نیز بگذرد
 بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد
 در باغ دولت دگران بود مدتی این گل، ز گلستان شما نیز بگذرد
 آبی ست ایستاده درین خانه مال و جاه این آب ناروان شما نیز بگذرد
 ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد
 بیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست هم بر پیادگان شما نیز بگذرد
 ای دوستان! به نیکی خواهم دعای سیف یک روز بر زبان شما نیز بگذرد

(همان : ۱۸-۲۱۷)

خوانش این شعر در تاریخ تکرار شده و نوعی آرامش به مصیبت دیدگان می‌دهد که بلیه در گذر است و به پایان خواهد رسید. سیف فرغانی در بسیاری از قصاید خود از اوضاع عصر و فساد و اخلاق عام، به شدت انتقاد کرده‌است، از مقایسه‌ی این گونه اقوال او که بعدها در سخن عبید هم هست می‌توان تصویری از «استمرار فساد و ویرانی ناشی از هرج و مرج عهد ایلخانان» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۶۰) را به دست آورد.

در گنجینه‌ی آثار سعدی موارد بسیاری از اعتراض را می‌توان دید که ویژگی مشترک میان شاعران عصر وی و تمامی کسانی است که اثرات بلای خانمان سوز مغول را درک نموده‌اند. در نوشته‌های سعدی از امیران و پادشاهان تا صوفیه و ربای معروف آن‌ها و از حرمان اهل علم و هنر تا رفتارهای عوام همه مورد دقت نظر قرار گرفته‌اند و آن‌جا که لازم بوده‌است، به نقد و چالش کشیده شده‌اند.

به منظور پرهیز از اطاله‌ی کلام نمونه‌هایی از این اعتراض را به صوفیان و مشایخ و دورنگی آنان، وضعیت عالمان و اعتراض به حاکمان را ذکر می‌کنیم تا به ویژگی مشترک شاعران این عصر، که همانا نارضایتی از وضع موجود است؛ بیشتر پی ببریم:

صوفیه در قرن هفتم و هشتم به شکم‌بارگی و پرخوری منسوبند و در پس خرقة‌ی آنان جز سالوس و ریا چیزی یافت نمی‌شود. چنین صوفیانی دین را ابزاری برای یافتن مطامع دنیوی خود قرار داده‌اند و طبعاً هر انسان آگاهی رفتار این دین به دنیا فروشان را به باد انتقاد می‌گیرد و سعدی نیز به چنین رفتارهایی این گونه معترض است:

که زنهار از این کزدمان خموش پلنگان درنده‌ی صوف پوش
 که چون گسره زانو به دل برنهند و گر صیدی افتد چو سگ در جهند
 سوی مسجد آورده دکان شید که در خانه کمتر توان یافت صید

ره کاروان شیرمردان زند ولی جامه‌ی مردم اینان کنند
سپید و سیه پاره بردوخته به سالوس و پنهان زر اندوخته
مبین در عبادت که پیرند و سست که در رقص و حالت جوانند و چست
عصای کلیمند بسیار خوار به ظاهر چنین زردروی و نزار
نه پرهیز کار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می‌خرند

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۳-۴۱۲)

سعدی تصویری تلخ از وضعیت علم و علما نیز ارائه می‌دهد. در عصر وی عالمان و دانشمندان در جایگاه واقعی خود قرار نداشتند:

اوفتاده‌است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار
کیماگر به غصه مرده و رنج ابله اندر خرابه یافته گنج

(همان: ۶۴)

جاه‌پرستی امرا و عاملان آن‌ها نیز سبب شده‌است که تمام دین و ایمان خود را به پای دنیا بریزند. آنان چنان دل‌بسته‌ی مادیاتند؛ که حاضرند از عقاید خود بگذرند ولی کمترین آسیبی به مقام و ثروتشان وارد نشود:

اگر گویندش اندر نار جاوید بخواهی ماند با فرعون و هامان
چنان سختش نیاید صاحب جاه که گویندش مرو فردا به دیوان
دو بهر از دینش ار معدوم گردد نیاید در ضمیرش هیچ نقصان
برآید جانش از محنت به بالا گر از رسمش به زیر آید منی نان

(همان: ۱۳۸۹)

شاید توصیه‌های سعدی به امیران عصر خود فراتر از اندرزهای حکیمانه است، او به خاطر ظلم بسیار به پادشاه از سر درد اعتراض می‌کند:

نکنی دفع ظالم از مظلوم تا دل خلق نیک بخراشند
تا تو با صید گرگ پردازی گوسفندان هلاک می‌باشند

(همان: ۱۳۶۶)

و به پادشاه درباره‌ی عاملانش هشدار می‌دهد و به وی این‌گونه سفارش می‌کند:

تا نگویی که عاملان حریص نیک‌خواهان دولت شاه‌اند

کآنچه در مملکت بیفزایند از ثنای جمیل می‌کاهند

راحت از مال وی به خلق رسان تا همه عمر دولتش خواهند

(همان: ۱۳۶۹)

مولانا نیز که در همین عصر سرگرم عوالم روحانی خود است و شاید به نظر برسد، با ایران آشفته از ایلغار مغول به سبب سکونت در قونیه، فاصله داشته‌است؛ با این حال در جای‌جای آثار او نیز، از مثنوی تا دیوان شمس و حتی آثار منثورش رگه‌هایی از انتقاد را می‌توان یافت:

چون که حکم اندر کف رندان بود لاجرم ذاللتون در زندان بود

چون قلم در دست غداری بود بی‌گمان منصور بر داری بود

چون سفیهان راست این کار و کیا لازم آید یقتلون الأنبیاء

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۶۲-۳۶۰)

مولانا چون حکومت را در دست ناهلان می‌بیند، به وضعیت موجود معترض است. او از این که مردم گوش شنوایی برای شنیدن مواعظ نورانی مثنوی ندارند؛ معترض است و به انتقاد از کسانی می‌پردازد که فهم درستی ندارند و به تمامی این خصوصیات که در بین مردم و حتی مریدان شیخ رواج یافته‌است؛ انتقاد می‌کند:

ای دسوقی تیز ران و هین خموش چند گویی چند چون قحط است گوش

(مولوی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۵۳۲)

یا:

اینچ می‌گویم به قدر فهم تست مُردم اندر حسرت فهم درست

(همان: ۵۴۴)

به هر حال در تاریخ ادبیات یک کشور، تدوین رساله‌ها و آثار انتقادی و اجتماعی «نشانه‌ی تحول اخلاقی و سیاسی یک اجتماع است»، (راوندی، ۱۳۸۲: ۷۵) و سیر ادبیات در طول تاریخ نشانگر آن است که، هر گاه مسائل سیاسی و اخلاقی دستخوش دگرگونی می‌شده، بازتاب آن را می‌توان در آثار شعرا و نویسندگان آن عصر به‌وضوح یافت.

مسئلاً قلم بسیاری از شعرا هیچ‌گاه به تمجید از ظالمین بر روی کاغذ روان نمی‌شد و تاوان قلم و بیان چنین شاعرانی را می‌توان در سخن فرّخی یزدی، که خود از معترضین بزرگ عهد مشروطه است، ببینیم:

هر خامه نگفت ناکسان را توصیف هر نامه نکرد خائنان را تعریف

آن خامه ز پافشاری ظلم شکست آن نامه به دست ظالمین شد توقیف

(فرّخی یزدی، ۱۳۴۱: ۱۷)

نتیجه‌گیری

اعتراض یکی از درون‌مایه‌های شعر فارسی در ادوار مختلف بوده و به شیوه‌های متفاوت رواج داشته؛ اما در پاره‌ای از دوره‌های شعر فارسی از شدت و اوج بیشتری برخوردار بوده و مضامین و مخاطبان خاص خود را نیز داشته است. با مرور آثار نویسندگان و شاعران مختلف می‌توان، رگه‌هایی از اعتراض را در این آثار یافت و به کمک این گونه اشعار یا نوشته‌ها می‌توان به حقایقی در خصوص تاریخ اجتماعی عصر شاعران نیز اطلاع یافت. آنچه در این بررسی حائز اهمیت است؛ پی بردن به علل گرایش شاعران به ادبیات انتقادی است. عموماً ناهنجاری‌های رایج در جامعه بیشترین تأثیر را در ایجاد این نوع خاص از ادبیات دارد.

در هر دوره‌ای هجوم اقوام بیگانه‌ی عرب و ترک و تازی، به ایران زمینه‌ساز اعتراض شاعران و نویسندگان بوده است، با ورود به قرن هفتم و هشتم، یعنی دوران تسلط مغول بر همه‌ی شئون اجتماع، یأس و بدبینی و تقدیرگرایی و در مجموع، ناهنجاری‌های شدید اجتماعی بر کشور حاکم شد و بیش از دو سده به انحطاط اخلاقی، سیاسی و اجتماعی ایران انجامید. نمود بارز این نابسامانی در شعر و نوشته‌ی بزرگان ادب فارسی، جلوه کرده است. حاصل این مقاله اعتقاد به این امر است که مبارزات اجتماعی مردم پناهگاهی بهتر از ادبیات برای مقابله‌ی با نابسامانی‌ها نداشته‌است و این شاعران بوده‌اند که با بی‌پروایی و گاهی تحمل مرارت‌های تکفیر و اوارگی را به جان می‌خوردند تا مردمان زمانه‌ی آنان طعم عدالت و برابری را بچشند.

اقدام شاعران در چنین مواردی حاصل رسالت و تعهدی بود که در قبال جامعه و مردم خود داشته‌اند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم (۱۳۸۵)، ترجمه آیت الله مشکینی، الهادی، قم.
۲. اوحدی مراغه‌ای، کمال‌الدین (۱۳۴۰)، کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی، با تصحیح و مقابله‌ی سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
۳. پشتدار، محمدعلی (۱۳۷۱)، «ناصر خسرو و ادب اعتراض»، مجله‌ی مدرّس علوم انسانی، دوره‌ی اول، شماره‌ی ۶، ۷، ۵.
۴. جی اسمیت، مانوئل (۱۳۸۸)، روان‌شناسی اعتراض، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، تهران، درس، چ یازدهم.

۵. خواجهی کرمانی، کمال‌الدین (۱۳۷۴)، **دیوان کامل خوجوی کرمانی**، بامقدمه حسن انوری، به کوشش سعید قانع، تهران، بهزاد.
۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، **نعت‌نامه**، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم.
۷. راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، **تاریخ اجتماعی ایران**، امیر کبیر، جلد ۲، تهران، چ سوم.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، **از گذشته‌ی ادبی ایران**، سخن، تهران، چ دوم.
۹. ساوجی، سلمان (۱۳۳۶)، **دیوان سلمان ساوجی**، با مقدمه دکتر تقی تفضلی، به اهتمام منصور مشفق، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، تهران.
۱۰. سعدی، شیخ‌مصلح‌الدین (۱۳۸۸)، **کلیات سعدی**، به تصحیح حسین استادولی و بهاء‌الدین اسکندری، قدیانی، تهران، چ چهارم.
۱۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴)، **مفلس کیمیا فروش** (نقد و تحلیل شعر انوری)، سخن، تهران، چ سوم.
۱۲. _____ (۱۳۸۸)، **نازیانه‌های سلوک** [نقد و تحلیل چند قصیده از سنایی]، آگاه، تهران، چ پنجم.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، **سبک‌شناسی شعر**، تهران، میترا، چ سوم.
۱۴. فرخی یزدی، میرزا محمد (۱۳۴۱)، **دیوان فرخی**، به قلم حسین مکی، مؤسسه‌ی مطبوعاتی علمی، تهران، چ پنجم.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، **شاهنامه**، دوره‌ی ۹ جلدی، به تصحیح سعید حمیدیان، قطره، تهران.
۱۶. فرغانی، سیف‌الدین (۱۳۶۴)، **دیوان سیف فرغانی**، با مقدمه و اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا، فردوسی، تهران.
۱۷. قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۷۴)، **دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی**، به تصحیح کرامت تفنگدار، چکامه، تهران.
۱۸. معین، محمد (۱۳۸۶)، **فرهنگ معین**، نامن، تهران، چ دوم.
۱۹. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۷)، **مثنوی معنوی**، شرح و توضیح کریم زمانی، ج ۲، تهران، اطلاعات، چ بیست و یکم.
۲۰. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۸)، **مثنوی معنوی**، شرح و توضیح کریم زمانی، ج ۳، تهران، اطلاعات، چ هجدهم.